

پس از قیام ۳۰ تیر،
مصدق پس از تعظیم به فداکاری مردم گفت:
«ای مردم به جرئت می‌گویم، ای مردم!
استقلال ایران از دست رفته بود ولی شما
با رشادت خود آن را گرفتید.»

حسن سیدرئیسی - ونکوور

هر قدر زمان می‌گذرد، بیشتر به اهمیت این گفته مصدق و سفارش او نسبت به استقلال پی می‌بریم. آن چنان که پس از قیام ۳۰ تیر، مصدق پس از تعظیم به فداکاری مردم گفت: «ای مردم به جرئت می‌گویم، ای مردم! استقلال ایران از دست رفته بود ولی شما با رشادت خود آن را گرفتید.» اثر قیام حماسه آفرین و خونبار سی تیر ۱۳۳۱ بر مصدق، تا آخرین روز حیات وی با او همراه بود، به طوری که آرزو داشت در کنار شهدای ۳۰ تیر به خاک سپرده شود. البته شاه با این خواسته شخصی و ابتدائی او هم مخالفت ورزید به طوری که آرامگاه فعلی‌اش در قلعه احمدآباد جنبه آرامگاه موقت پیدا کرده است.

چرا دکتر مصدق قیام ۳۰ تیر را با استقلال کشور گره می‌زند؟ آدمی مثل مصدق نمی‌توانست یک نخست‌وزیر نمادین یا به قولی کارد بی دسته باشد. نخست‌وزیر، رئیس دولت است. طبعاً ریاست همه وزراء منجمله وزیر جنگ را هم دارد. تصدی این سمت به غیر نخست‌وزیر آن هم با یک مقام غیرمسئول، با فرهنگ نخست‌وزیری که خود را مستقل می‌داند مغایرت داشت، چه برسد به مصدق که حقوقدان هم بود. اساساً پس از کودتای سوم اسفند و پی‌آمد آن که موجب تغییر سلطنت گردید و مشروطیت تعطیل شد، تا سقوط پهلوی یعنی سال ۱۳۵۷، کشور ایران به استثنای دوران کوتاه حکومت ۲۸ ماهه مصدق، ... دارای حکومت مستقل نبود. نخست‌وزیران، یا مستقیماً عوامل بیگانه بودند یا با واسطه دربار که سرسپرده بیگانه بود، این سرسپردگی را بر خود هموار کرده بودند. حتی دولت نخست‌وزیرانی که شخصاً ملی بودند را نمی‌شد حکومت مستقل دانست. مثلاً مستوفی‌الممالک اگرچه شخصاً عنصری شریف و ملی بود اما چون قادر به تخطی از اوامر شاه نبود، لذا دولت او را نمی‌توان مستقل دانست. از طرف دیگر اگرچه نخست‌وزیرانی چون قوام و امینی هم از دربار پیروی نمی‌کردند، اما از آن جا که عامل بیگانه بودند باز هم نمی‌توان دولت آنان را دولت مستقل دانست. در مورد امینی که دیدیم، شاه بدون خجالت گفت او را امریکا به من تحمیل کرد. قوام هم پس از این که از زندان کودتاچیان سوم اسفند جان به در برد و از دام محاکمه و اعدام به وسیله رضاخان با وساطت نجات یافت، مجبور به عزلت‌گزینی شد، او پس از بازگشت به صحنه سیاست، هم نسبت به خاندان پهلوی و هم نسبت به پشتیبان آن یعنی انگلستان به مخالفت برخاست اما او تنها با جایگزین کردن ارباب جوان و تازه نفس یعنی امریکا می‌توانست با دربار و انگلستان مخالفت کند. اتفاقاً احمدشاه هم شرط اعطای مقام نخست‌وزیری به وی را در تعهد او به عدم پیروی‌اش نسبت به سیاست انگلستان قرار داده بود که قوام فوراً قبولی خود را با این پیشنهاد شاه اعلام کرد و تا حدود ۲۹ سال بر این موضع باقی ماند (۱۳۰۰ - ۱۳۲۹) پس از اعتراض او به تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۲۸ که منجر به مغضوب شدن او و از دست دادن لقب جناب اشرف گردید، توانست با نوشتن نامه‌ای سرپا مضمون از تملق به شاه، با دربار و در نهایت با انگلستان آشتی کند و گرنه هرگز موفق به گرفتن فرمان مقام نخست‌وزیری و جانشینی مصدق نمی‌شد. در گرفتن این فرمان، می‌توان گفت که

موضع ضعف دربار و انگلستان در مقابل دکتر مصدق هم بی‌تأثیر نبود. «جولین امری» نماینده حزب محافظه‌کار و متحد استوار چرچیل می‌گوید: «مسئله این بود که آیا ما می‌توانیم دولت مصدق را سرنگون کنیم؟ من به واسطه پدرم وابستگی دیرینه‌ای با ایران داشم. ایرانیانی که با مصدق مخالف بودند، ارتباط خودشان را با من حفظ کرده بودند. یکی از آن‌ها، یعنی بزرگترین و سالخورده‌ترین‌شان، قوام‌السلطنه بود. او چندین بار با من تماس گرفت و گفت اگر تنها دولت انگلستان از او حمایت کند حاضر است کاری انجام دهد. او (قوام) به خانهم در استون اسکوئر آمد و در این مورد با من مذاکره کرد ولی دولت کارگری و حتی دولت چرچیل در آغاز کمی کند عمل کردند.» (۱) محتوی سند نشان می‌دهد که ماجرا مربوط به پس از روی کار آمدن حزب محافظه‌کار در انگلستان است که قوام پس از نوشتن آن نامه کذایی به دربار در صدد ایجاد سرپل با انگلستان می‌باشد.

و این کند عمل کردن حزب محافظه‌کار مربوط به بدبینی آن روز انگلستان نسبت به قوام است در حالی که انگلستان در آن روز در به در به دنبال جایگزین مصدق می‌گشت. مشی سیاسی قوام درست نقطه مقابل مصدق بود. او همانند یک جاسوس داوطلبانه برای کسب پشتیبان با سفارت‌خانه‌های خارجی تماس می‌گرفت. او علیرغم مصدق پیرو «تز» موازنه مثبت بود و از دادن امتیاز به بیگانه برای جلب پشتیبانی بیگانگان امتناع نداشت. تماس محرمانه ۲۲ مارچ ۱۹۴۶ (۲ فروردین ۱۳۲۵) او با سفارت امریکا برای دادن امتیاز نفت بلوچستان به امریکا یکی از ده‌ها لکه ننگ زندگی قوام است. گره زدن پیروزی قیام ۳۰ تیر با استقلال ایران به وسیله دکتر مصدق، نکته ظریفی است که کمتر به آن پرداخته شده است. روزهای پایانی تیرماه ۱۳۳۱ حاوی حساسیت دیگری هم بود. پرونده ایران در دادگاه لاهه مطرح بود و هنوز نسبت به آن تصمیم‌گیری نشده بود. هدف عمده شاه، قوام و در نهایت انگلستان بهره‌گیری از این فرصت بود که قبل از تصمیم‌گیری دادگاه لاهه، قوام اقدام به پس گرفتن دعوی ایران بنماید. آن اعلامیه پر غلاظ و شداد قوام هم به خاطر ارباب مردم بود که اطمینان داشت با پس گرفتن دعوی لاهه، مردم عکس‌العمل شدید نشان خواهند داد. قوام برای مبادرت به این خیانت، نیاز به یک جو ارباب داشت.

اگر قوام موفق می‌شد که دعوی مصدق را در دادگاه لاهه پس بگیرد چه می‌شد؟
اولا موضوع ملی کردن صنعت نفت منتفی می‌شد و تمام دستاوردهای مبارزاتی مردم به باد فنا می‌رفت. از آن پس دوباره برای شرکت نفت انگلیس و ایران در بر روی همان پاشنه می‌چرخید. طبعا امتیاز برقرار بود و استقلال کشور مانند پیش نقض می‌گردید. ثانیاً، تبلیغ می‌شد که تدبیر قوام باعث جلوگیری از حکم محکومیت ایران شده است. این تدبیر جناب اشرف بود که کشور را از فاجعه تحمل یک شکست و خسارت پیامد آن نجات داد. ثالثاً، نه تنها امتیاز جنوب برای سال‌ها تحکیم می‌شد، بلکه تا سال‌های متمادی هیچ کس جرأت وارد کردن خدشه‌ای به امتیاز را نداشت و اساساً هر حرکت ملی مدفون می‌شد.

از این رو است که جریان تیرماه ۱۳۳۱ چیزی فراتر از تعویض نخست‌وزیر و جابجائی دولت و حتی از دست رفتن اختیار فرماندهی ارتش بود.

و از این رو است که در روز ۲۸ تیرماه با اشاره شاه، مجلس شورای ملی بدون حضور نمایندگان فراکسیون نهضت ملی به زمامداری احمدقوام رأی تمایل داد و شاه فرمان نخست‌وزیری را با لقب «جناب اشرف» به نام او صادر کرد. انعکاس کنار‌هگیری دکتر مصدق باعث شد که از بعدازظهر روز ۲۶ تیرماه، بیشتر مغازه‌های خیابان‌ها و بازار تهران تعطیل شود. در آن روز نیز فرمانداری نظامی تهران اعلامیه تهدیدآمیزی منتشر کرد و مردم را از هرگونه تظاهرات برحذر داشت. متعاقب آن مأمورین انتظامی و فرمانداری نظامی با تانک و زره‌پوش به خیابان‌ها ریختند و نقاط مهم پایتخت، مانند بازار، دانشگاه و میدان بهارستان را زیرنظر گرفتند. قوام‌السلطنه نیز پس از دریافت فرمان نخست‌وزیری اعلامیه شدیدالحنی منتشر کرد. که اثر سوئی در افکار عمومی به جای گذارد. مقاومت مردم ایران در برابر توطئه برکناری مصدق از روز ۲۶ تیرماه با انتشار اعلامیه نمایندگان جبهه ملی و طرفداران آن

بدین شرح آغاز شد :

ما امضاء کنندگان ذیل، نمایندگان مجلس شورای ملی، در تأیید سوگندی که برای حفظ مبانی مشروطیت در مجلس شورای ملی یاد کرده‌ایم و به علت این که در شرایط فعلی ادامه نهضت ملی، جز با زمانداری دکتر مصدق میسر نیست، متعهد می‌شویم با تمام قوای خود و وسایل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نمایم به امضاء: پارسا، صفائی، زیرک زاده، معظمی، شایگان، بقایی، مکی، خلخالی، ناظرزاده کرمانی، حاج سیدجوادی، نریمان، حائری زاده، مدرس، کریمی، شبستری، اخگر، انگجی، میلانی، فرزانه حبیبی، ناصر قشقائی، خسرو قشقائی، جلالی موسوی، شاپوری، رضوی، مشار، راشد، ملکی و ...

سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی می‌گوید: «شاه دستور داده بود واحدهای زرهی، هوایی با مهمات جنگی برای منهدم ساختن تظاهرات و متفرق کردن خشونت‌آمیز مردم، آماده عمل شوند. منظور شاه این بود که با شدت عمل و خشونت حساب شده، درس عبرتی به مردم بدهد که متوجه شوند متابعت از دستور سران نهضت ملی برای آن‌ها موجد چه خطرات سنگینی است.» او می‌افزاید: «آن روز یکی از مشکل‌ترین و بحرانی‌ترین روزهای فعالیت سازمان، در واقع روز امتحان سازمان [افسران ناسیونالیست] و بدون اغراق روز سرنوشت برای ملت بود. بی‌طرف ماندن در چنان روزی که سینه‌های برهنه مردم باید هدف گلوله‌های مسلسل قرار می‌گرفت، صورت تباری خائنانه با شاه را داشت. در آن روز بی‌طرفی در واقع عنوان عوام فریبانه‌ای برای خدمت به شاه و خیانت به ملت بود. پس برای گروه، دو راه بیشتر باز نبود؛ طرفداری از ملت و مبارزه با شاه یا طرفداری از شاه و مبارزه با ملت. سازمان راه اول را انتخاب کرد.» سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی از نگرانی افسران ناسیونالیست از حرکت نیروی هوایی و وارد عمل شدن آن‌ها سخن می‌گوید. اما او که خود افسر نیروی هوایی بود می‌گوید: «من از احساسات دوستانه ملت و صمیمیت اکثر کارکنان نیروی هوایی مطمئن بودم و پس از یکی دو مکالمه تلفنی توانستم فرماندهان واحدهای رزمی را از آن نگرانی آسوده کنم ...

شاه در کتاب خودش تحت عنوان [پاسخ به تاریخ] با اشاره به جریان ۳۰ تیر چنین می‌نویسد: چون تظاهرات ادامه پیدا کرد و خطر جنگ داخلی افزایش یافت، من امتناع کردم از این که به سرانم فرمان آتش بدهم. مجبور شدم مصدق را بخوانم و شرایط او را بپذیرم. او را نخست‌وزیر و وزیر دفاع بکنم.» سرهنگ مصور رحمانی می‌افزاید: «این دروغ محض است. او به واحدهای زمینی فرمان آتش داد تا از مردم چشم‌زهر بگیرد. شاه پس از این که به فکر خود تمام موجبات را فراهم کرده بود، در قصر پای تلفن نشست تا نتیجه مثبت طرح‌های خود را بشنود و مرتب نتیجه انجام امر و عده تلفات را می‌پرسید. موقعی که به او گفتند خلبان‌ها از پرواز خودداری می‌کنند و واحدهای زرهی از اجرای فرمان سرپیچی کرده‌اند، دنیا در نظرش تاریک شد. آن وقت یقین حاصل کرد که کار از کار گذشته و دیگر هیچ وسیله‌ای برای اعمال نظر او باقی نمانده است. پس از مرحله سرپیچی، تنها امر ممکن الوقوع بعد، حرکت ادوات زرهی و هوایی علیه خود او بود. او آن وقت، جز تسلیم به مصدق برای خود چاره‌ای ندید. شاه هیچ وقت در دوره سلطنت با چنین صحنه مذلت‌باری روبرو نشده بود. او مجبور شد با کمال خفت فرمان نخست‌وزیری مصدق توأم با عهده‌داری وزارت دفاع را برای او صادر کند.» (۲) سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی در پی‌نوشت این یادداشت می‌نویسد: «...مشارالیه [شاه] در گفتگویی که در ماه جون ۱۹۵۳ با لوئی هندرسن سفیر امریکا در تهران داشته چنین می‌گوید: تصور نمی‌کنم زاهدی از طریق کودتای نظامی بتواند موفقیتی بدست آورد... من دیگر از ارتش گزارشی دریافت نمی‌کنم و افسران به ملاقاتم نمی‌آیند... اگر وضع به این نحو ادامه یابد در ماه آتی به کشور سعودی خواهم رفت.» آن اهمیت و تدارکی که شاه برای سرکوب قیام ۳۰ تیر تدارک دیده بود نشان می‌داد که جریان ۳۰ تیر فراتر از تعویض یک نخست‌وزیر است. همان طور که پیشتر گفته شد در این‌جا استقلال کشور و کل جریان نهضت ملی و ملی‌کردن صنعت نفت مطرح بود که دربار به نمایندگی از انگلستان آمادگی داشت که خیلی بیش از ۸۰۰ نفر از بهترین فرزندان کشور را به پای منافع استعمار قربانی کند اما موضع مترقی و میهن‌پرستانه افسران ناسیونالیست

از تحقق این اقدام خائنانه جلو گرفت. جا دارد از همین جا به روان شهدای ۳۰ تیر و سازمان افسران ناسیونالیست سرتیب محمود افشار طوس، سرتیب مهدی سپهپور، سرتیب محمود امینی، سرتیب غلامرضا و فاء سرهنگ ممتاز، یآوری، دبیرسیاقی، اشرفی گوهری، مجلی، مصور رحمانی، نجاتی، سرگرد علمیه، انشایی، هاشمی و... درود بفرستیم.

تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم، منحصر به شهر تهران نبود، موج اعتراض به تدریج سراسر کشور را در بر گرفته بود. بزرگترین تظاهرات از طرف مردم آبادان ترتیب داده شده بود. سیل تلگراف‌ها و نامه‌ها، مبنی بر اعتراض به زمامداری قوام‌السلطنه و پشتیبانی از دکتر مصدق از اقصی نقاط کشور به سوی پایتخت سرازیر شده بود. در شهر اهواز عده‌ای کشته شدند. کرمانشاه شهر حماسه‌ساز بود. آن‌چنان که در مشهد، کرمان، شیراز، تبریز، اصفهان و... تظاهرات مردم از روز ۲۸ تیرماه، با شدت بی‌مانندی گسترش یافت. در خرمشهر و آبادان، کسبه دست از کار کشیدند و به تظاهرات کنندگان پیوستند. در تأسیسات پالایشگاه و دیگر بخش‌های وابسته به آن، کارگران اعتصاب کردند. در دیگر شهرستان‌ها مردم در تلگرافخانه اجتماع نموده و ضمن مخابره حضوری از دکتر مصدق پشتیبانی کردند. در جریان تظاهرات و زدو خورد با مأمورین انتظامی در تهران و شهرستان‌ها عده زیادی مجروح شدند. روز ۲۹ تیرماه شهر تهران به حال تعطیل در آمده بود. کارگران کارخانه‌ها، سیلو، راه‌آهن و سرویس‌های اتوبوسرانی دست از کار کشیدند. مردم در خیابان‌ها و میدان بهارستان، میدان سپه و سیزه میدان به تظاهرات پرداختند. صبح روز سی‌ام تیر شهر تهران یک پارچه تعطیل بود. اولین برخورد، در ساعت هفت صبح در بازار تهران با تیراندازی به جمعیت و مجروح شدن یک جوان آغاز شد. مقارن آن تظاهرات دانشگاه شروع شد.

دانشگاهیان تظاهرات را شروع کردند و با شکستن صفوف نیروهای انتظامی به طرف مرکز شهر براه افتادند. قیام لحظه به لحظه گسترش می‌یافت. انبوه مردم، با فریادهای «یا مرگ یا مصدق»، «مصدق پیروز است»، «مرگ بر قوام» با نظامیان و پاسبانان که به سوی آن‌ها تیراندازی می‌کردند درگیر شدند و در نبرد تن به تن خود را به میدان بهارستان رسانیدند. در خیابان اکباتان، مقاومت مردم شدت بیشتری داشت.

در حوالی ظهر زد و خورد در میدان بهارستان، اکباتان، ناصرخسرو و بازار به اوج شدت رسید. گروه کثیری کشته شدند. یک دانشجوی افسری با خون خود زنده باد مصدق نوشت و از پا افتاد. نظامیان در مانده مقارن ساعت ۴ بعدازظهر عقب‌نشینی کردند و قوام مجبور به استعفاء شد. ساعت ۷، هزاران تن از مردم عازم خانه مصدق شدند. مصدق در حالی که به شدت می‌گریست گفت: «ایکاش مرده بودم و ملت ایران را این طور عزادار نمی‌دیدم. آن گاه کلام تاریخی خود را در مورد هدف عمده‌اش ایراد کرد: «استقلال ایران از دست رفته بود ولی شما با رشادت خود آن را گرفتید.» در شامگاه روز سی‌ام تیر، پیروزی بزرگ دیگری نصیب ملت ایران شد و آن خبر اعلام رأی دیوان دادگستری بین‌المللی، مبنی بر عدم صلاحیت دادگاه مبنی بر حقانیت مصدق و مظلومیت ملت ایران. این رأی پیروزی سی‌ام تیر را کامل ساخت و انعکاس وسیعی در محافل سیاسی و قضایی جهان به وجود آورد.

روز سی‌ویکم تیر، به مناسبت پیروزی مردم ایران در قیام تاریخی ۳۰ تیر دموونستر اسیون عظیمی با شرکت همه احزاب و دستجات سیاسی تشکیل شد که در آن ده‌ها هزارتن از ساکنان تهران شرکت کردند و چون نیروهای انتظامی و ارتش از شهر خارج شده بودند، مردم انتظامات شهر و عبور و مرور وسائط نقلیه را بر عهده گرفتند. شعار اصلی مردم، اتحاد همه نیروهای ضداستعمار و مبارز علیه دربار به عنوان مرکز اصلی توطئه‌های ضدملی بود.

مجلس شورای ملی در جلسه فوق‌العاده روز دوم مرداد، قیام ۳۰ تیر را به نام «قیام مقدس ملی» شناخت و شهدای آن روز را «شهدای ملی» نامید.

قیام ۳۰ تیر نمونه یک جنبش خودانگیخته از پائین‌ترین اقشار جامعه بود. پشتیبانی هیچ نیروی فرادست را

نداشت در عوض تمام نیروهای استعماری را در روبرو داشت .
قیام ۳۰ تیر می‌تواند الگوی یک جنبش خودانگیخته را برای همیشه تاریخ داشته باشد که بدون امیدواری به بامب، بامب، بامب و پشتیبانی مککین، کلینتون، اوباما و سرکوزی به پیروزی برسد .
نمی‌توان از ۳۰ تیر سخن گفت، نه تنها از ۳۰ تیر، بلکه نمی‌توان از هیچ جریان سیاسی سال‌های ۲۰ تا ۳۲ سخن به میان آورد و حزب توده را نادیده گرفت. چون اولین حرکت حزب توده در ۳۰ تیر با اعلامیه‌ای آغاز می‌شود که از قلم کیانوری تراوش نموده است، لذا با کیانوری آغاز می‌کنیم. او در خاطراتش می‌نویسد: «تظاهرات ۳۰ تیر به دعوت آیت‌الله کاشانی شروع شد و مردم به حمایت از مصدق به خیابان‌ها ریختند. حزب توده ایران هم از مردم دعوت کرده بود و توده‌ای‌ها فعالانه شرکت کردند.» این که کاشانی اعلامیه مؤکدی به پشتیبانی از مصدق صادر کرد و نقشی مهم در قیام داشت در آن تردیدی نیست اما اگر شرکت حزب در قیام آن چنان بود که کیانوری در این‌جا می‌گوید، می‌توانست آن را به عنوان توجیه مثبت حزب توده در پلنوم چهارم مطرح نماید. سکوت این بهره‌گیر و فرصت‌طلب زبردست از آن جهت بود که می‌دانست این ادعا حقیقت ندارد... برداشت حزب توده از جریان نهضت ملی و شخص مصدق دقیقاً همان برداشت گروه کاشانی، هائری‌زاده، بقائی و مکی بود. به این معنی که مصدق انگلستان را از در بیرون می‌کند و امریکا را از پنجره وارد خواهد کرد. منتهی عکس‌العمل این برداشت در این دو گروه متفاوت بود. حزب توده نگران ملی شدن صنعت نفت و افتادن آن به دست امریکا بود اما گروه دیگر خواستار ملی کردن نفت و تحقق این هدف بود. (البته هرکجا که از حزب توده سخن می‌رود منظور از توده‌ای‌های صادق است و گرنه توده‌ای‌های نفوذی و توده نفتی‌ها حساب‌شان جدا است.) از این‌رو در آن روزها، دکتر مصدق سخت مورد حمله حزب توده قرار داشت، به همین جهت حزب توده که در نبردهای خیابانی تجربه داشت موجد ایجاد بحران برای مصدق در روزهای ۲۳ تیر و ۷ آبان و ۱۴ آذر و ۸ فروردین بود. مردم از ۲۶ تیر که خبر استعفای مصدق پخش شد به پا خاستند اما اولین اعلامیه حزب توده آن هم تنها از جمعیت مبارزه با استعمار آن، در بعدازظهر روز ۲۹ تیر به دست مردم رسید. حسن ارسنجانی معاون سیاسی قوام و رئیس اداره تبلیغات و رادیو می‌نویسد: «معلوم شد حزب توده هنوز مایل به همکاری با جبهه ملی نیست و چند نفر را برای مذاکره با عباس اسکندری معاون پارلمانی قوام، فرستاده‌اند تا تحت شرایط با دولت همکاری کنند.» در کتاب «کارنامه مصدق...» نیز قید است که گروه قوام برای گفتگو با حزب [توده] کسانی را فرستادند و وعده آزاد نهادن آن حزب را می‌دادند (3)». این در حالی است که کیانوری می‌گوید: «شب قبل از ۳۰ تیر جریان را از اعلامیه آیت‌الله کاشانی اطلاع پیدا کردیم.»

این تأخیر حزب توده در صدور یک اعلامیه پشتیبانی مربوط به دو علت است :

1- حزب توده مصدق را دشمن می‌دانست. حتی در همان اعلامیه مبارزه با استعمار نیز با عباراتی نظیر «متأسفانه حکومت جبهه ملی خیلی زود ادعاهای گذشته خود را فراموش کرد.» «ولی دولت جبهه ملی که از نهضت ملی ایران بیشتر می‌ترسد تا از امپریالیست... در راه سرکوب نهضت ملی قدم برداشت و با کمک سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی به قلع و قمع نهضت ملی ایران پرداخت... خائنین را در مقام خود تثبیت کرد... حتی امکان فعالیت را برای هواداران صلح از بین برد... انتخابات را در محیط ترور غیرقابل تصویری عملی ساخت... در عمل برای جلوگیری از هرگونه پیروزی‌های نمایندگان واقعا ملی با دربار و عمال امپریالیسم انگلیس سازش کرد... راه مماشات و سازش و تسلیم و تبعیت از نظریات امپریالیسم امریکا را در پیش گرفت...» و عباراتی نظیر این، که هیچ کس قادر نباشد با خواندن آن از مصدق دفاع کند -2- هرگونه تردید در زد و بند پنهانی حزب با قوام را منتفی می‌کند. آن چنان که بقائی نیز در این موقعیت حساس چنین حرکتی از خود بروز داد. اتفاقاً نویسنده این اعلامیه شخص نورالدین کیانوری بود. اما افراد صادق حزبی جنبه‌های منفی اعلامیه را نادیده گرفتند و علیرغم سردرگمی‌پی که رهبری به وجود آورده بود به نیروهای مردم پیوستند .

روزنامه کیهان نوشت: «خیابان اکباتان که روزی فروش روزنامه‌های دست‌چپی در آن مشکل بود، امروز مرکز عناصر افراطی دست‌چپی نیز بود. روزنامه شاهد ارگان حزب زحمتکشان، پرچمدار ارگان پان‌ایرانیست‌ها، جوانان دموکرات و بسوی آینده ارگان چپی‌های افراطی با هم به فروش می‌رفت.» بابک امیرخسروی می‌گوید:

«بسیاری از توده‌ای‌ها با مشکل روانی زیر نیز روبرو بودند. آن‌ها دیروز مبلغ رهنمودهای رهبری حزب بودند که دکتر مصدق را «پیرمرد مکار»، «شعبده‌باز»، «کاریکاتور چانکایچک» و مجری و مددکار امپریالیسم امریکا خطاب می‌کردند. هنوز تا دو روز پیش قوام و مصدق را از یک قماش می‌خواندند. اینک شرکت در جنبشی که شعار آن «یا مرگ یا مصدق» بود کار آسانی نمی‌نمود. ماحصل این که بخشی از رهبری حزب در جریان قیام ۳۰ تیر مانند کودتای ۲۸ مرداد چندان موفق به فلج کردن افراد سازمان نشدند.

پاورقی:

- 1- جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ هشتم ۱۳۷۸ شرکت سهامی انتشار صفحات (224 – 225)
- 2- کهنه سرباز سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی چاپ اول پائیز ۱۳۶۶ مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. صفحات (۲۲۲ – ۲۱۸)
- 3- نقل از کتاب زندگی قوام‌السلطنه تألیف جعفر مهدی‌نیا منقول از بابک امیرخسروی در «نظر از درون به نقش حزب توده ایران» چاپ اول ۱۳۷۵ انتشارات اطلاعات صفحه ۳۱۷.